

مجموعه حلقه‌ی ساحران

کتاب دوازدهم

سرزمین آتش

مورگان رایس

ترجمه

نسترن صابری‌راد



انتشارات بهنام

فصل اول

گوئندولین^۱ که بر ساحل آپرآیلز^۲ ایستاده بود و به اقیانوس خیره نگاه می‌کرد، با ترس، مهی را که قایق گواین^۳ را در خود می‌پیچید تماشا کرد. با دور شدن قایق گواین احساس می‌کرد قلبش دوپاره شده است. خدا می‌دانست جزر داشت او را کجا می‌برد، و هر لحظه او را بیشتر و بیشتر از گوئن دور می‌کرد.

اشک بر چهره‌اش جاری شده بود و همچنان دور شدن قایق را تماشا می‌کرد، نمی‌توانست رویش را از آن منظره برگرداند، دیگر چیزی برایش اهمیت نداشت. درکش از زمان و مکان را از دست داده بود، حتی دیگر نمی‌توانست بدنش را احساس کند. همانطور که دور شدن شخصی که بیش از هر کس در جهان دوست می‌داشت را تماشا می‌کرد، چیزی در وجودش مرد. انگار که بخشی از او به همراه گواین به درون اقیانوس کشیده شده بود.

گوئن^۴ از خود برای اینکار متغیر بود؛ با این حال می‌دانست که این تنها کاری بود که ممکن بود جان فرزندش را نجات دهد. او صدای نعره‌های دراگون‌ها را از پشت سرش می‌شنید و می‌دانست که خیلی زود کل جزیره طعمه آتش خواهد شد؛ و هیچ چیز در این دنیا نمی‌توانست آنها را نجات دهد. نه آرگون^۵ که بی حال در گوشه‌ای افتاده بود؛ نه ثورگرین^۶ که یک دنیا با آنها فاصله داشت و در سرزمین دروید^۷ بود؛ نه آلیستر^۸ یا اِرک^۹، که در یک نقطه دیگر جهان، در جزایر جنوبی^{۱۰} بودند؛ و نه کندریک^{۱۱} یا شوالیه‌های نقره^{۱۲} یا

1. Gwendolyn

2. Upper Isles

3. Guwayne

4. Gwen

5. Argon

6. Thorgrin

7. Druid

8. Alistair

9. Erec

10. Southern Isles

هرکدام از مردان شجاعی که به همراه او در آن جزیره بودند، هیچکدامشان توانایی جنگ علیه یک دراگون^{۱۳} را نداشتند. آنها به قدرت جادو نیاز داشتند، و جادو تنها چیزی بود که دیگر در دسترس آنها نبود.

حتی فرار آنها از حلقه^{۱۴} هم خوش شانس محض بود، و اکنون، او می دانست که بالاخره دست تقدیر به آنها رسیده بود. دیگر راهی برای فرار وجود نداشت، دیگر جایی برای پناه گرفتن وجود نداشت. وقت آن رسیده بود که با مرگی که مدتی طولانی در تعقیب آنها بود، روبرو شوند.

گوئن برگشت و به آن سوی جزیره نگاه کرد، حتی از آنجا که ایستاده بود می توانست سایه سیاه و شوم گله دراگون ها را که به سمت آنها می آمدند، ببیند. گوئن وقت زیادی نداشت؛ او نمی خواست در این ساحل و به تنهایی بمیرد، می خواست در کنار مردمانش باشد، و تا لحظه آخر و تا آنجا که توان داشت، از آنها محافظت کند.

گوئن برای بار آخر برگشت و به اقیانوس نگاه کرد، امیدوار بود که بتواند یک بار دیگر گواین را ببیند.

اما اثری از قایق پسرش ندید. گواین دیگر از او دور شده بود، جایی در افق های دور دست، در راه سفر به سرزمین هایی که برای گوئن همیشه ناشناخته خواهند ماند.

خدایا، خواهش می کنم، اون رو رها نکن، همراهش بمون. چون من رو بگیر ولی چون اون رو حفظ کن. هرکاری که لازم باشه می کنم. از پسر من محافظت کن. بذار بتونم یه بار دیگه اون رو در آغوش بکشم. بهت التماس می کنم، خواهش می کنم.

گوئن دلیلی چشمانش را باز کرد، امیدوار بود که یک نشانه ببیند، شاید یک رنگین کمان در آسمان، یا هر چیزی. ولی افق خالی از هر نشانه ای بود. هیچ

11. Kendrick

12. Silver

13. dragon

14. Ring

چیز جز سیاهی، و ابرهای تیره و تار در برابرش وجود نداشت، انگار که جهان از او بخاطر آنچه که انجام داده بود، خشمگین بود.

حق‌هق‌کنان پشتش را به اقیانوس کرد، به چیزی که از زندگی برایش باقی مانده بود، و شروع به دویدن کرد، هر قدم او را به پایان سرنوشتش در کنار مردمش نزدیک‌تر می‌کرد.



گوئن بر بالاترین جان‌پناه قلعه تایرس^۱ ایستاده بود. ده‌ها تن از مردمانش او را احاطه کرده بودند، برادرانش کندریک، ریس^۲ و گادفری^۳، عموزاده‌هایش ماتوس^۴ و استارا^۵، به همراه استفن^۶، آبرثول^۷، اسراگ^۸، براندت^۹، آتم^{۱۰}، و همه اعضای لژیون^{۱۱}، همه گرد او جمع شده بودند. آنها در سکوتی سنگین و محزون به آسمان نگاه می‌کردند، چرا که همه‌شان از سرنوشتی که در انتظارشان بود آگاه بودند.

همانطور که به نعره‌هایی که زمین را می‌لرزاند و هر لحظه به آنها نزدیک‌تر می‌شد گوش می‌دادند، بی دفاع و ناتوان در جای خود ایستاده بودند، و به رالیبار^{۱۲} که به تنهایی برای نجات جان آنها می‌جنگید، نگاه می‌کردند. یک دراگون، که جسورانه و دلاورانه در برابر ده‌ها دراگون دیگر می‌جنگید. رالیبار بر گله دراگون‌ها آتش می‌دمید، و چنگال‌های عظیمش را بر سر و پیکر آنها می‌کشید، و دندان‌های تیزش را در گلوی آنها فرو می‌برد. رالیبار نه تنها از همه آنها عظیم‌الجثه‌تر بود، بلکه از همه آنها قوی‌تر و سریع‌تر نیز بود. مشاهده پیکارش زیبا و تحسین‌برانگیز بود.

همانطور که به مبارزه رالیبار نگاه می‌کرد، قلب گوئن با آخرین قطره امید به

1. Tirus

2. Reece

3. Godfrey

4. Matus

5. Stara

6. Steffen

7. Aberthol

8. Srog

9. Brandt

10. Atme

11. Legion

12. Ralibar

تپیدن افتاد؛ یک بخشی از او نامیدانه امید داشت که شاید رالیبار به تنهایی از پس آن گله دراگون بر بیاید. رالیبار برای فرار از سه دراگون که به صورتش آتش می‌دمیدند، به پایین شیرجه زد. سپس به سرعت به پیش رفت و چنگال‌هایش را در سینه یک دراگون دیگر فرو رفت و با قدرت و شتاب زیادی که داشت آن را به پایین، به سمت اقیانوس هل داد.

چندین دراگون شروع به دمیدن آتش بر پشت رالیبار کردند، و گوئن با ترس تماشا کرد که رالیبار به همراه دراگونی که گرفتار کرده بود به یک گوی شعله‌ور تبدیل شدند و به سمت اقیانوس سقوط کردند. دراگون سعی داشت در برابر رالیبار مقاومت کند، اما رالیبار از وزن بیشتر خود استفاده کرد و دراگون را به درون امواج فرو برد. خیلی زود هر دو آنها در میان امواج خروشان اقیانوس گم شدند.

ابری از بخار آب از سطح اقیانوس بلند شد، و گوی آتشی که رالیبار و دراگون دیگر را بلعیده بود، با صدای هیس بلندی خاموش شد. گوئن با اضطراب و امید به اینکه حال رالیبار خوب باشد به اقیانوس خیره شد، و چند لحظه بعد، رالیبار به سطح اقیانوس آمد، تنها. دراگون دیگر نیز بر روی سطح آمد، اما پیکری جاننش بر روی امواج بالا و پایین می‌رفت.

رالیبار بدون اتلاف وقت به سمت ده‌ها دراگون دیگر که به سمت او شیرجه زده بودند، بالا رفت. دراگون‌هایی که پایین می‌آمدند، آرواره‌های عظیمشان را باز کرده بودند تا او را مورد هدف قرار بدهند. رالیبار نیز به سمت آنها حمله‌ور شد. او چنگال‌های عظیمش را بالا برد، به عقب متمایل شد، بال‌هایش را کاملاً باز کرد و دو تا از دراگون‌ها را با چنگال‌هایش گرفت، آنها را چرخاند و به سمت اقیانوس پایین کشید.

رالیبار هر دو دراگون را در آب فرو برد و سعی کرد آنها را زیر آب نگه دارد، ولی ده‌ها دراگون دیگر به او رسیده بودند و بی‌محابا به او حمله می‌کردند. همه‌ی گروه دراگون‌ها بر سطح اقیانوس فرود آمدند و سعی کردند